

و طبل رحیل کو قته هر کس مقرر یا مست خود گشت میر معظم تر و در و حدر آباد  
 کردید بکوالی بلده که رسید از پیشگاه نواب عالی قیل خاصه کوه پیکر بخت  
 سوار می او معین با امر او اعیان حکم شد که تا دو سه فرسخی شهر استقبال  
 نمایند با احتشامی تمام و شوکتی بالا کلام داخل شهر کردید بمعا و حدیث اذا  
 تقراء بعد انقصه امر او اعیان را از این کوکبه و جلال و مشاهده  
 این احوال از علوم مرتبه او بنحوی که شیوه دنیا دارانست دل از رشک  
 خارستان گشته مقرر شدند و بفرگشت او افتادند اگر چه بعد از آن  
 گشت فاحش که از مرتبه تباین سرکار رسید بعلت اینکه رای او بخصو  
 بندگان عالی مستحسن افتاد بود و امر ابا و بنفاق و منتظر فرصت بودند اما  
 بسبب مرافقت انگلیسه که قدر شناس مردم کار آمدند امری پیش ایشان  
 میشد و در سال گذشته ۱۲۱۴ بحسب تقدیر و سوء تدبیر میر معظم رابا و کیل سرکار  
 کمپنی که بحد رابا دست نفاذ خاطر می بهر سیده کشیدگی میان آمد و تفصیل  
 آن لایق بسباق این ذکر نیست و بدگر محلی از آن بهم ننگ و عار می آید و  
 نظران را موجب تنفرو و شست خواهد بود با بجزه بفریب کی از اعانم که دم از دست  
 و یگانگی میرزد و او بغد رو و مکر بود با انگلیسه بر هم زد آنها نیز از مرافقت  
 و اعدا او پهلوتی نمودند آن را بطاهر و دست استشمام این معنی نموده

سبب تنزل میر عالم

خود با آنها سازش نمود و با او در آن وقت و طرفه تر اینست که بحضور ولی نعمت  
 آن سید بیگناه را سازش با آنکریزیه مشهور و متهم داشتند و از حقوق  
 خدمات او بالمره چشم پوشیدند مخفی ماند که وجود متکثره ای انتظامی در این  
 کشور از آن بیشتر است که بخیطه تحریر در آید در هر دیار از این مملکت روسای  
 کبار و حکام با اقتدار بیلای نجات و غرور گرفتار و از بوالهوسی و نارسائی  
 خود بی پرومی هوا و هوس و ارتکاب ملاهی و مناسی مشغول و امور مملکت  
 داری که ودیعت و مظهر لطف و قهر حضرت باری است بدست کارکنان بیزی  
 و بهوش است که ایشان نیز از باد و سرشار غفلت مست و مدبوش و از  
 رکبذرتفاق رای دوتن از آنها با هم متفق نیست و از جانب آنها دیگران اند  
 که آن طبقه نیز همین با با مبتلا میباشند بالاخره مدار انتظام ملکی و مالی و  
 تمثیت کلیات ریاست بقضیه اختیار یکی یا جمعی از برابریست پرست که  
 جماعت کورن صحرائین فرومایگانند میاید و دیگر از او بلند پرستی نیست  
 او نیز بمقتضای سفاقت و زالت و میل بر کس با بنای جنس اجامه و او با  
 راپروبال داده بر صحنه ظهور آورد و باستیصال نجبا و اشراف کوشد کار  
 شرک را به صحریان و عوانان دهد و القاب کار و اشراف را با بیان نهد  
 و بتدریج براه و رسم معیشت و دنیا داری آشنا گشته اقتدار بهر سوا با خدو

اشاره به در کوم را به  
 کار پرواز سر کار نظام  
 طلیحان

نعمت او عای همسری بل دعوی برتری نمایند و از تنگ و وصلگی و جبن و بیم فطری  
 بر کسی که اندک بدگمان گشتند ناگهان بقید و اضحلال او پردازند آری جماعتی  
 که همیشه ادنی چاکر و در عدا و کینه بندگان بوده اند کجا تحمل کشیدن با دود  
 پرز و سرور می زاد دارند و چون تحمل آنهم مذلت و مسکنت از این بگسار  
 کور دل متقدور عظام نیست آری باب کمال در کج غرلت سر بر او نه خمول نهاده  
 اکثری از سرکارا تا از وجود دانشمندان برای تدبیر خالیت و باین سبب  
 بیگانگان از هر دیار و هر فرد که در این کشور در آیند با اقتدار و عقل  
 و باندک فرصتی در تمام مملکت فرمان روا میگردند و دوستی و دشمنی  
 جنک و صلح محبت و عداوت مردم این کشور همه از خواست اند و تمیز دوست  
 و دشمن بغایت دشوار است و در این شهر که این شیوه نفاق ابا علی مداح  
 رفعت نهاده اند کسی را از متقدمین و مسافرن ایشان دعوی برابر نیست  
 هر که را که بقرضی را غرض فاسده اذ او معرض باشند در باطن تحقیر نام و نیز  
 مقام تجانه خرابی و بر انداختن او فرمان دهند و در ظاهر تعلق و چالپوسی  
 بحالی او زار زار بگریزند زندیکی در این شهر بی اجتماع چهار خیر ممکن نیست  
 ز بسیار نفاق و افرحدمو فور سازش کامل با برآمدت پرست که  
 کنند و دولت‌هایی عظیم و برانداخته خانه‌هایی قدیم اند و تحصیل این

این صفات خسیه مقدور کرامت و بر تقدیر اینکه بدلت و باین صفات در جمله  
 شخص تن در دیدن مردمی با سایش و آرام نیست و عجب تر این است که بعضی از  
 اعظم که خود را غنوب بخاندان کیان و از اولاد حسد و عادل کسری  
 انوشیروان میداند و باین افتخار پیوسته رطب اللسان و پیکلمان افتخار  
 کنان است کوی سبقت از ظلمه اولین و آخرین را بوده است و ظلم تحت انصاف  
 از طاق زبانها انداخته امامی مذیب و باین کبرین که عمر از هفتاد و تجاوز نمود  
 در ادای فرایض و سنن از صوم و صلوة و ادعیه ما ثوره در حال سینه خاصه در ایام  
 و ایام تبرکه و قیام به یجد در دل شهباه و تلاوت کلام الله از عباد و بار سالیان  
 این کشور ممتاز و در دل آزار می بخیزد و افتادگان و غربان خصوص سادات  
 امامی مذیب نیز بی انباز است در این مملکت بقوت عبادت او کسی اندیده ام و  
 سخت ولی و بر می او که بجز ولایه افتادگان متاثر نگردد و نیز ماحدی بر بخورد  
 با همه و نور علایق دنیوی فکر و دینداری اش را سوخته دارد و تحصیل کمیاگری  
 و تسخیر محردات در صرف فکر قصوری ندارد اما کمی سلیقه را چه علاج عادت تصرف  
 ایون بسیاری دارد و نمی از او فاش صرف بینی و خمار و نمی به بر انداختن  
 خانمانها اکابر و انبیا است با اینکه در هم حکم رایش قدم از چهار دیوار دولت  
 بیرون نمیکند در مرکب قوت طامع را در اقطار عالم بر هر افتاده سبک فرمان

اشاره شمس الملک

در هر کوزه و بر زن سیر انگشت نامردی بدلهای بیدست و پامان نماندن و  
 بطلب جلب منافع بیشتر برسد و ستم در شرابان بر مردوزن بخار افکن و تنه  
 جا ذوبه شتهای سنگ رسوائی حلقه کوب در مرد دست و دشمن است بهر کس که  
 غنچه سان شست زرمی بخورد در گرفتن آن جامه حائش را بزرگ گل خاک ساز  
 و اگر در آن گیر و دار زرن داده جان بر سر آن کار نهاد از و بفرزدان و  
 از آنها به برادران خویشان همسایگان و محلات و در دست سرایت نماید  
 الحی کسی که در دور او این تسلسل را ندید بخیر عدل او شیروان انعمید بکله  
 آن سید و الامرتت را که بیمار و در بخور و بحال خود گرفتار است نه از صداقت  
 و دوستی او شرمی نه از جد و الامی او ساقی کوثر از زمی یکی از قلاع دور دست نظر  
 داشته اند لعل الله یحدث بعد ذلک امراً اما آن کوه مکن و وقایع  
 در آن مقام بهر لنگ دور از یاران و همجو از و یاران پای صبر بد این شکیبائی  
 چیه با استقلال تمام با فاد و حق طلبی میکند از تا اینکه چهل و نه مرحله  
 بیماری و در بخوری از مراحل نذکافی تقدم استوار طی نموده از الام و مقام  
 منته قوا بدنی و تقسانی در هم شکسته و هر یک از کارشایان و دامن افتانند  
 اندر گزنجوی که شیوه دنیا دار است تو سل و اظهار حاجت قبول احسان  
 و مروت بر چند و سامی عالیشان کرام خلق از دوستی با باشند کسی

بزده زبان حال و مقال این دو سبب است مشهور عربی و فارسی او را  
 ورد زبان است شعر محوت نقوش الجاه عن لوح خاطری فاضلی  
 کان لم یکر فی سلام اکتبت بلا واء الزمان و ذلّة فی اغرة الدنیا علیک سلام  
 فلک را عادت یرسد این است که با ازادگان دایم مکن است  
 بجان می رود بی صلی را کز او دل شکنند صاحب دلی را ندامت و شش  
 حین رفتار بوده فلک تا بوده اینش کار بوده اگر و خیل امور دیوانی نوشته  
 و تشریف قامت و بلو ش چاکری و مذلت دنیا داری موعج نشده بود یکی از  
 افاضل اعلام و علمای عالی مقام بودی و در سلک آن برگزیدگان والا  
 مرتبت بشمار آمدی و اینقدر مثلا با انواع محنت و بلا که اکنون هست نبود و از  
 یک پسر وجود آمده سید رضی بن سید ابی القاسم و ملقب است بمیر دوران  
 بهادر و ذهنش در نهایت اشتغال و کسب اخلاق فاضله که در این دیار  
 عدیم الوجود است اشتغال دارد اگر تربیت دانشمندان فضایل کسب و فیض  
 صحبت علمای دین پرور او را فراموش کرد و از این مملکت بر آید محتمل است که بجائی  
 برسد از روز و در دین شهرت حاصل که یکسال کامل است پیوسته این و حلیم  
 من بوده از دلجوئی و سخاوری از خود بقصور راضی نشده است سید زین العابدین  
 بدین بن سید رضی سیدی نیکو اخلاق و بنیایت رنگین صحبت

میر دوران

سید زین العابدین

بود از حیدرآباد و بزرگ پتن افتاد و تیمور سلطان با عزت و احترام او و بعضی  
 العایتیه کوشید مشیر خاص و در سلک امرای عظام منسلک بود بعد از فتح آن بلاد  
 و قتل تیمور سلطان چهار پنج ماه و مرض سرسام شد و فوات نمود و نعنه اندر بختوانه  
 از او خلف است و در سپهر با قبر که طبق است بمیر زمان همان بهار رسید  
 حسین **فصل** در ذکر طبقه پنجم ازین سلسله بسبب بعد مهاجرت  
 خاکسار از آن دیار اطلاعی وافی از تمامی این طبقه ندارم بجز بعضی از آنها می رود  
 ذوالکرام و الحامی بن اسید ابوالحسن بکرم در اشته ملاذ الاسلام  
 و بیکارم اخلاق سیدی عالی مقام و مرجع اکابر عظام و در نظر سلاطین  
 باشوکت چون نور دیده با احترام است بقدر فرصت کسب فیض ایل تحصیل علوم  
 از سید زین الدین و والد بزرگوارش نموده فطانت و ذکاوتی عالی دارد  
 مجمع اخلاق فاضله و متحلی باوصاف شریفه مجلس آرائی و طلاق لسان او  
 مشهور عالم و در ارجام پروردی زبده اولاد آدم در نوشتن مراسلات عربی  
 فصیح عمده و در شفا بخشش بسائلین و محتاجین مسیح هدیه است مکاتباتی  
 که از جوانی خود و والدش بعضی از سبب آن نواح بیوالبیان عرب نوشته  
 بلاغت آموز مستعدان آفاق و الحق در انشا سبب عربی کلامش با طمطراق است  
 منصب جلیل شیخ الاسلامی از سلاطین عصر و از پیشگاه شهنشاه نجسته

سید محسن

اخلاق دین دار فتح علی شاه قاجار با و مفوض هست و به آئین مسنوده بتقدیم  
 میرساند و در عهد والدش شوق طواف حرمین اورا گریبان گیر شده بان سعادت  
 عظمی بهره ور گردید با انبار بنی اعمام خصوص بار اقم آتم عاطفتی تمام دارد  
 در ابتدا جلوس این خدیو بهمال خود بار دوی کیوان پوی ارتحال و پادشاه  
 ذمی جاہ با عزاز و اجلال او کوشید تا در انجا بود مقرب بزم حضور و مراد شایان  
 در باره او بجلوه گاه ظهور میرسید وظیفه معتد به حسب الاستعداد او بحجت  
 سادات ذوی الارحام و طلبه از مصدر جاہ و احتشام معین گردید او نادر امجاد  
 سید ابوالحسن معروف بسید آغانی سید محمد رضا سید محمد حسین سید عبدالکریم  
 از سید محمد بن سید ابوالحسن یک پسر است سید محمد حسین السید العظیم ذوالفضل  
 العظیم السید عبدالکریم بن سید جواد فاضلی مخیر و عالمی بے نظیر و سر آمد پارسایان  
 و عباد و سرخیل اصحاب کرامت و سداد و در اکثرے از علوم خاصه فقه و حدیث  
 امام ہمام و در مجاہدات و ریاضات و قوت عبادت از کبرای اولیا عالی مقام  
 و از سن صبا تا حین رحلت کہ از شصت متجاوز عمر یافت در تحصیل معارف  
 دینیہ آبله پا و در نشر علوم و حق طلبی با عقلا و بغایت کریم النفس و ارستہ و  
 قانع و بیاختہ بود شرح کیفیت سلوک و ریاضات آن مجاہد را مقامی عظیم باید  
 و تفصیل آن در حوصلہ تحریر نمے آید و اگر در کلیات و انچه نوشته پیش بود مسامحت

سید عبدالکریم



نزد نیز دفتر بایان سخون گردد با تجلہ بعد از آنکہ بسن چهار پنج سالگی رسید  
 جد و ابا و سید عبداللہ تبریت او بہت گماشت و اورا بہرحم سید زین الدین سپرد  
 خط و سواد بہرساندہ شروع بعربیت نمود بعد از استفادہ مسابادی از سنی و  
 آن در مقام خود بتعلیم او پرداخت بسمل فاصلہ آن بزرگوار رحلت نمود و خود  
 بہت قدر ذاتی و بقوت مطالعہ و مذاکرہ و استفادہ از بعض اعمام کرام بہر اہل تہلیا  
 ارتقایافت از ابتداء نشو و نما خلوت بمنزاجیش غالب بود از مرجعیت مردم  
 حتی از مشاکلت و معاشرت اعمام و سلسلہ عالیشان خود نیز دامن کشیدہ  
 گوشہ نشینی اختیار نمود و در بر روی مردم بستہ عبادت و حق طلبی بسر می برد  
 بہ تماہشراکت فرزند اکبر او سید محمد در خدمتش استفادہ نمودہ ام درین طرف  
 ایام ہرگز ندیدم کہ از امور سنونہ از صوم و صلوة و دعوات مانورہ چہیزی از او  
 فوت شود و یا فعلی کہ در شرع مذموم باشد از او سرزند حتی در افعال مبارکہ نیز  
 با احتیاط بود بعد از بیارے رسید اہل کہ ذکر او گذشت امامت جمعہ و جماعت  
 بخد متش معوض و بالاخرہ از فرط نقوی از ان ہم سر باز زدہ انزو و ابوشہ  
 منزل خویش اورا مستحسن نمود سالے یک مرتبہ زیارت ائمہ عراق رفتی و چند  
 توقف نمودی و از علما و مجتہدین آن اماکن تکمیل کردی از اقامہ باقر بہانہ  
 کہ شہدہ از ذکر او گذشت و سید محمد مہدی طباطبائی برو جروی کہ از اعلام

افاضل سموالکمان و سرآمد مجتهدین عالیشان بود اجازة عام تحصیل نموده  
 روزگاری بعزت و احترام گذرانید در سفر مشهد مقدس رضوی از استاد الحکما  
 میرزا محمد مهدی خراسانی بقدر فرصت استفاده حکایات نمود اما آن بزرگوار را  
 بتعلیم و تعلم حکم و ریاضیات رغبتی نبود اخباری مذهب و از فقهای ظاهر  
 و در فتاوی بنیابت محتاط بود از قبول هدایا و احسان از مردم حتی از کرام خلق  
 از دوستان احترامی تمام داشت بعلت آن جوین که از بعضی اراضی موروثی  
 باو میرسید مساحت و حق با او بود چه بر فرض محال هرگاه نفس بلند همت تن  
 پستی در دهر و بتلاش قدر ضرورت کردن هند طریق تحصیل از وجود ستود  
 درین جزو زمان نایاب و قبول ذلت و زبونی مقدور کرام نه و اگر از دنیا طلبی  
 منظور بود و این است بدیگران سر همه سخاوتها گذشتن از دنیا و گذشتن  
 آن چیز است در دست تمام خلق است با آنها صنغات بسیاری در هر فن از  
 تاثر قلم فیض شمیم او بر صفحه عالم بیادگار است که متذکر آنما نیستیم و اکثری بعد  
 از بر آمدن سن از آن دیار تالیف شده اند تا من بودم شرح فخری بر الفیة  
 ابن مالک سخن نوشته بود و چند رساله در فقه که هر یک را بموقع خود خوب نوشته بودند  
 و سال قبل از وفاتش از و فو شفاق استادانه مکتوبی در جنگاله از آن علامه رسید بود و  
 این کشور زجر و توبیح بسیاری فرموده تکلیف عود بو شاق مالوفه اجداد کرام

و رسیدن بعثت بوسی ائمه عظام نموده بود از آن معلوم شد که از شوشتر  
 مشهد مقدس غنچه ای انتقال در آن مکان بابرکت اعزاز مسکن گزیده با احترام  
 واجلان با فادیه و نشر علوم و رضا جوئی خالق متعال شتغال وار و یکسال قبل  
 ازین فوتش مسموع شد که در آن روضه خلدشالی مرفون گردید طوبی له و حسن  
 اولاد امجد او سید فاضل عارف سید محمد سید علی سید حسین سید حسن  
 از سید عبدالغفور بن سید جواد بود آمد سید کاظم سید علی سید محمد و از سید  
 عبدالسدر بن سید جواد یک پسر است سید محمد علی سید نعمت الله بن سید  
 عبدالهادی سلمه سید بزرگ منش عالی شان و بعد ر حوصله در تحفیل علم  
 ممتاز قرآن است تلمیذ والد بزرگوار خود است اما فکر بلند می ترسید و جاه  
 و تلاش منصف شیخ الاسلامی پیوسته و گریبان خیالش خار افکن است و  
 کجا پوسه درین و آد او را از غوامی بحر فضیلت باز داشته فاضل از یک قبول عام  
 و ستایش مردم شخص را با احترام امریت خدا داد هر کس را میسر نیاید از بدو حال  
 با مسود او راق بوفاق اولاد امجد او سید نورالدین سید کمال الدین اسمعیل  
 سید محمد شفیع سید عبدالرزاق بن سید بهاء الدین علیه الرحمه فاضل خور  
 و زاهدی بے نظیر بود قبل از استکمال کمالات بجوانی در گذشت اگر فرصت  
 یافته بود یکی از فضلا عالم قدر و در سلک پارسایان نیکو اطوار بشمار آمدی

از و تخلص شد و پسر سید محمد محمدی است با یوسف سید لطف الله بن سید  
 سید محمد بن محمد بن محمد و دانش سوخته و بشیر و وسیع از فنون مشاء اوله بهر انداخته  
 بعلم و فضل خویش بجاییت نازان و در عرصه جدل از جمله یک تازان و در محافل عظیم  
 بخوبی شنیده منتسبان او علم است از مسائل مجوره را با ت جدال برافرازد و این  
 شیره را مستحسن و نیکو شمارد از سن صبا با این شکسته بال برادر دوست  
 یو حال است اولاد سید ابوالکلب سید محمد علی سید صغیر بن سید بهادر الدین  
 در بلاد سید نیکو خصال و بعلم مشاء اوله در ترقی و برتری خاصه در نحو که سوم  
 سید یوسف و زعمشری است در یکی از مساجد و مدارس با ماست اشتهال قیام دارد  
 سید حسن بن سید علی اکبر طفل بود که من بر ادم شنیده ام که سید عالی مقام است  
 تحصیل بعضی علوم نموده و یکی از مدارس مساجد جز مدرس و امام است اولاد او  
 سید محمد حسین سید محمد رضا سید محمد رضا بن سید علی اکبر را یک پسر است سید  
 علی اکبر از سید فرج الله بن سید محمد بوجود آمده سید محمد سید نعمت الله سید محمد  
 سید حسین بن سید محمد یکسایه مذاق فاضله شایق و مکارم اخلاق از  
 برادران دیگر فایز است اولاد او سید محمد سید محمد سید باو سید عبد السلام  
 سید عبد الله بن سید ابوتراب احمد اولاد شنیده ام که در تحصیل علم دستا پا  
 زده است لیکن بجای سید از و یک پسر است سید محمد حسین

از سید عبد الغفور بن سید احمد بوجود آمده سید محمد سید محمد رضا از سید محمد بن  
 سید طیب یک لپرت سید عبد الله از سید رضی بن سید زکی یک لپرت سید زکی  
 طبقه ششم این سلسله مختصرت بیک فرد کامل بجلالت ذکر احوال او  
 کام تلخ شده بزهر حوادث راشیرین و صفورار شک نگارستان چین مینما  
 السید الفاضل الاوحد العارف الكامل الموقد السید محمد بن سید عبد الکریم  
 حرسه الله سلاله این خاندان و یادگار آن افاضل فری شان منظر انوار مبارک  
 و منظر لمحات کردگاری گوهر شا هوار دریا سیه عرفان و از اعلام افاضل اصحاب  
 ایقان فضایل ظاهرو باطن را جامع و نورشود از سیما سیه اولامع است  
 از ایام رضاع آثار رشد و بزرگی از ناصیه او پیدا بود و باین سبب والد  
 بزرگوارش خود بتعلیم او رغبت و بمر چهار پنج سالگی شروع بتعلیم نمود و در دو  
 صاحب خط و سواد و راغب بیدایه و ارشاد شد کتب فارسی بسیار می از نظم و  
 شرح خواند و بر سائل صرف و نحو مشغول گردید و در حدت ذهن و سرعت انتقال  
 اما این مان آسی را مثل او ندیده ام بخدمت والد خود بتحصیل علوم خیان مستغرق بود که  
 بدنیاست و تسلذات آن حتی باز تکاب بعض از سته ضروریه بشری التفات نمی نمود  
 و بالتاس الدین باقل ما یقنع اکتفا میفرمود در سن بهشت ساسه لگه باشاره  
 والدش بتجوید قرارت قرآن مشغول و حسن قرارش مرغوب اسماع گردید

و در اندک زمانی آنقدر از علوم مختلفه و فنون متشکسته بمطالعه او درآمد که کمتر  
 کسی از محصلین را میسر آمده باشد و در آن اوقات من هم برفاقت او در خدمت  
 والد علامه اش بمباحثه مدارک مشغول بودم و او را با من موردی تمام آنسی یا لا کلاماً  
 و مرا با او محبت بکمال بمنزله برادر جانی بود و بهر حال اوقاتی منسوق داشتم  
 چیزیکه خاطر می رسید و بمختصر نمی گنجید دوری از آن برادر و مهوری از آن مجلس  
 خلد اثر بود و یاد آن عهد و خوشا آن روزگار و درین دهر افسوس بیست  
 ما و ایشان هم سبق بودیم در دیوان عشق و او بطلبها رسید و ما هنوز آواره ایم و  
 وجه مناسب است باین مقام بعض ابیات قصیده مشهور مولانا مختتم کاشی  
 در مدح میر میران ابیات میهنی که بکل نکت و بکل جان داده بهر کس  
 آنچه سزا بود حکمتش آن داده بهر برش رتبه عالی بفرش پای پست و از سزا  
 مصلحت و راه مصلحت دان داده و دوسالک تشابه سلوک را در عشق به یک  
 بوصول بشارت یکے بجهان داده و دو کشته متساوی اساس و زبهر پایکی رسان  
 بساحل یکے بطوفان داده اگر نا هنجار سے غلک نیلگون و نامسا تے بخت و از  
 گریبان گیر نگشته و باین دیار نینداخته بود منم بمقامی که بالیت رسید  
 در هکاله دو سال قبل ازین ملتوی از آن عالی جناب رسیده متذکر بعض حالات  
 آن زمان گشته و ضمناً در طی شرح احوال خویش سوال از معنی یکے از ابیات

حقانیت دلالات غلصای کاشی که در اشعار صفت ایهام را بجد داشته است  
 کرده بود تکلیف خود بوطن نموده و در آن باب فقر استی چند بقلم جزالت رفته  
 گماشته بود که از سطرالذکر آن عزت گزینان کالج و باغی را طرفه شوری و عجب  
 بیقراری پیدا شد که هیچ چیز نسیله نمی شد شوریدگی آغاز نهادند و بزبان  
 محال بگوش بودش عقل خود مندا این پرده نیوشیدن گرفتند ابیات  
 بر خیز عزین از سر دنیا بر خیزه نین که من تو ای مسیحی بر خیزه تنها تو  
 ورین اشخه بیگانه به بر خیز ازین میان تنها بر خیزه و همان نامه محرک این  
 سفر گردید که از جنگاله با همه تحمل احتشامی که بود قطع نظر کرده راه دریا بسبب  
 فرانس مخوف و مجهول بخدمت انوی میر عالم باور و وواع آن بر اوروالا که  
 نیز مطلع نظر بود از خشک سجید را با آدم که به بیستی عبور و از انجار وانه مقصد  
 تا حال که اریل محوم شده است یکسال کسری گذشته که ورین بلده اوقات  
 بسر رفتن اعظم بظایین الحیل دستمان را دارند و عنان و راز کار خاطر  
 زنجیر میسازند با بجه آن عالیجناب بعد از آنکه از والد نیک اختر و علما نواح شوشتر  
 فقه و حدیث و باقی علوم عربیت را فرا گرفت روانه عتبات عرش در جات  
 گردید و در آن وقت مرهم میر و را انوی سید محمد شفیع در ارض قدس کربلا  
 مجاور بود و از و او مطلع شده او را بنامه برد و بجهت تربیت تعلیم و راجی

مشاییر فضلا مانند آقای معظم و میر سید علی بهبانی مشهور بکوچک که از افضل  
 زمان و بفقده و حدیث و اصول و رجال سرآمد امثال و اقربان است پر  
 اسباب با احتیاج از کتب مدونه بسوخته در هر فن و سایر ضروریات بجهت  
 او سرانجام و تبریت او کوشید و نیز در آن شهر روان پرور خلد شمال از  
 فیض انفاس آن بزرگواران بر تبه کمال رسید و بفضیلت شهره آفاق گردید  
 البته تالیفات شایسته داشته باشد که ما معلوم نیست پس خود بشوشتن نمود  
 انجمن آرای محفل افادت کشت بخلاف سلیقه فقهای ظاهره و الدبر و درش  
 بامید اینکه کفایت شرط طلبان از طلبه نماید با حکام و اعیان که کمال آداب را  
 مرعی میدارند آمد و رفت دارد در صفائی طینت و صفائی طوبیت و وسعت بشر  
 از نوادری روزگار و از عوام و ذم و مایگان بغایت تنفر و بیزار است بعضی مائل  
 مشرعه و حکمی را با مشاهدات و عقاید صوفیه انطباق داده و مذاق عرفا و ادب  
 تجرید غبستی عظیم وارد و در اصلاح و تزکیه نفس انقدر مبالغه و التفات بینما  
 که زبان از بیان آن قاصر است شنیدم که در سفر حجاز بعد از اذراک سعاد  
 زیارت حرمین در مراجعت بکربین که یکی از بنا در سواحل دریای عمان و قندهار  
 و در شهر لی بصره و مجمع اکابر علمای عامه است قناده یا نقباء و فضلا آن  
 بلد مناظرات بسیاری نموده و بر همه غاصب آمده و بهت خاطر و زنده شده بوالا کلمه



جدا لیمقام نبیبت ملاذالاسلام راتق بهات و مرجع انام بافاده و حق طلبی  
 روز کاری با سایش و انتظام دارد اللهم بارک بعمره و فضله و ارزقنا حسن <sup>بقائه</sup>  
 یک پسر از او بوجود آمده است سید محمد شفیع **فصل** در جلوه کبری  
 اشهب خامه نادره کار در شرح احوال خاکسار اگر چه در ذیل آن شهسواران  
 میدان فضیلت و بزرگی بیان حالات کم کشتگان وادی کشتگی چه باشد  
 و شرح احوال عمر تلف کردگان بیطالت و آشفتگی کدام اما چون نیک نگریست  
 چشم حقیقت دید که بیان حالات گذشته این پریشان روزگار نکرندگان  
 را خالی از عبرت و فایده نیست و نیز خواست که این مجلس سامی را صورت  
 انتظامی دهد تا نکرندگان را در کلام انتظاری نماید بذكر شمه که در این عجاله  
 بنحاطر مانده است پرداخت هذا کتابنا نطق علیکم بالحق بیت بشنو از فی  
 چون حکایت میکند و از جدا اینها شکایت میکند و مامول از نکته سخنان  
 کرام انکه بنظر شفقت و ترمیم نکرند و بطلب مغفرت یاد نمایند و انا المنتقمون <sup>الذامین</sup>  
 عبد اللطیف بن ابطالب ختم الله له بالحنی و جعل عاقبة خیر من الاوسله  
 و لادته روز نهم ذی الحجه <sup>۱۲۸۳</sup> اشین و سبعمین بعد المائة و الالف بدر  
 المؤمنین شوشتر اتفاق افتاد بعد از چهار پنجسالگی نجوسه که گذشت شروع  
 تعلیم در اتمیاعه ما لیمقدم سید مرتضی فرموده و الی در حوم خدمت آخوند

سبب کوری حاجی  
عبدالرزاق

آنحضرت حاجی عبدالرزاق بن حاجی عبدالنضر که از اخبار روزگار و در علوم  
متداوله با دستگاہ و از تلامذہ عمم بزرگوار سید عبداللہ بود سپردہ  
سفارش تعلیم نمود اگر چه آن حق بین بدیدہ ظاہر نابینا اما با امور دنیوی و  
اخروی بر بصیرت دلی ہمتا بود بعد از سپری شدن سلطنت نادر شاہ کہ  
ہر کس در میدان خود سری و خود رائی با دعای سلطنت لوای کتبی ستانی علم  
و در عرصہ خالی با رزوی جہان بینی قدم میزد و علیروان خان بختیاری نیز جمعی  
انوار آن نواح را فراہم آوردہ ممالک قریبہ خود را تاخت و تازہ دست  
نظا دل بجزہ و مساکین دراز می نمود بہوسس شیخ شوشتر بان حوالی آمدہ کرد  
فری میگردان اشنا بخوی کہ در اکثر سے از بلاد ایران حیدری نعمتی  
شیوعی دارد در شوشتر ہنگامہ طلبان با شتعال نائزہ آن پر خستہ  
اعاظم سادات مرعشی کہ در حیدری خانہ ملبوط الید بودند با علیروان خان  
سازش و اورا از دروازہ کر کہ کہ با آنها بود داخل شہر نمودند اکابر  
نعمتی خانہ و موکی کہ در آن اوان زمام حل و عقد امور با سید اسد اللہ  
خان بن سید فریح اللہ خان بن سید صادق کلانتر بود ازین حرکت  
سرباز زدہ فیما بین امر بمقاتلہ کشید الوار کہ جماعت احشام صحرائین  
و بجزابت و جلادت خود مغرور و از ہنم و خردی ہی دور اندازید و غافل

بگو چهای بام بست جمعیتی تمام بدلالت مردم حیدری خانه درآمدند و بدو تختانند  
 خان واقعه در محله موکبی یورش آورد و زندخان و سران محله و مردم بازاری  
 تیغ بر آنها نهاده داد مردمی دادند خلقی کثیر از آن طایفه عرضه تیغ تیز و بقیه <sup>لیف</sup>  
 را از کوچه محلات برانند آنقدر اجساد کشتگان بر روی هم افتاده بود که بر  
 سواره و پیاده مروردشوار میزد و عیلمردان خان بعد از آن شکست مجال <sup>تفت</sup>  
 ندیده روانه بختیاری گردید مردم محله بجهت تنظیف کوچه و بازار اجساد کشتگان را  
 بارختی که در برداشتند بدون تعسیر و تکفین در کوچه ها انداخته خاک بر آنها  
 ریختند حاجی موصوف بشجاعت ذاتی و فرط غیرت بقصد دفاع و حفظ جان  
 و مال و کس با چند کس از اتباعی که داشت سلاح بر خود بسته بر در خانه خود که همان محله  
 بود ایستاد و برین گیر و دار بدست جمعی از اشرار آن قوم گرفتار گشته بقدر  
 طاقت کوشش نمود و آخر الامر دستگیر گردید از آن صدمه هولناک از نور <sup>بصر</sup>  
 عاری گشته بود سادات مرعشی شوشتر ادلا و میر نجم الدین محمود اند و احوال <sup>افا</sup>  
 این سلسله چون سید محمد شاه مبارز الدین میر عبد الوهاب و قاضی نور الله  
 مؤلف مجالس المؤمنین و احقاق الحق که ملقب است بشهید رابع و هکذا <sup>نوع</sup>  
 الامام بر احدی از مشفقان سپردشیده نیست از ملوک با زندران و علو  
 خاندان شهرو دورانند اگر چه درین جزو زمان که بازار علم و فتنه فاسد و آفت <sup>مناج</sup>

سادات مرعشی

متاع کربانها بغایت کاسه افتاده در اکثری از دیار آن اشخاصی که بوضع علم  
 می زیند بر خود بستگان آن شعار و دثار و متشابهان بعلمای مقدارانند <sup>ن</sup>  
 نیز از استکمال فضایل بی بهره و از ان عزت و احتشامی که اعلام آنها را نزد  
 سلاطین جمع نیکین بود چیر باقی نمانده بوضع امر اعظام بسوار می صید <sup>ش</sup> کنی و تلام  
 حکومت ظاهری بسیر میرند اما استعداد ذاتی و علوفطرت اصلی ایشان برقرار <sup>بقد</sup>  
 وسیع و طاقت بکسب مکارم اخلاق دست و پا میزنند از اعظم آنها میرزا  
 عبدالکریم خان بن میرسید علی سیدی بزرگ منش باوقار بود چندی از پیشگاه  
 محمد کریم خان زند حکومت شوشتر با و مفوض گردید اعیان را با و صفائی نبود  
 شکست کار او بپایه سریر سلطنت یحها نمودند و آخر الامر مغرول شد بعلم  
 متداوله آشنا و در سخنوری سلیقه رساداشت اگر چه کم گفتی اما بتانت و  
 سلوبی که بایست گفتی از دست بیت از تار و پود زلفا و کر کعبه پیرهن  
 کند خون در رک صید حرم مشک ختن خواهد شدن <sup>که</sup> روح الامین بنید اگر  
 از شمع رویش پرتوی پروانه سان آتش بجان در انجمن خواهد شدن <sup>ن</sup>  
 او زیاده بر چهار صد پانصد بیت نباشد اگر تحصیل مقاصد علمی یا بدستی و <sup>سکه</sup> بجد  
 اشعار بیت کماشتی لوای برتری از اکثری از فضلا می بلند مرتبه و شعرا عالی <sup>بیت</sup>  
 بر افراشتی چند سال قبل از این فوتش مسوم شد رحمه الله علیه سید اسد الله <sup>خان</sup>

میرزا عبدالکریم خان

سید اسد الله خان کلانتر

از احفاد سید عبدالرشید که او از بخت یاری یادز قول بشوشترا آمده سکنی  
 نمود و حاوی محاسن اخلاق و در خوش نویسی شهره آفاق رنگین صحبتی و نیکو  
 تقریرش رشک عارض خوبان و زیبائی خطش شیوه آموز با قوت و ریاضت  
 بود اکثری از خوش نویسان آن دیار بدو سه واسطه ریزه خوار خامه مانی  
 گرداران بزرگوارانند منصب کلانتری بسید صادق که بمیره او بود رسید  
 و باین پی بقدم رسانید بعد از رحلت سید فرج الله ولد او در عهد ملوک طوا<sup>لف</sup>  
 بجه بر ذاتی ترقی نموده حکومت بلد و بلوک بر او مسلم و بسید فرج الله خان  
 ملقب گردید شجاع و فرزانه و در جود ایشار یکانه و با اکثری از مردم برادران سلوک  
 میکرد بعد از رحلت او سید اسد الله خان پسرش بعمر سه ظهور آمده بحسن سلیقه  
 نیکو خدمتها از محمد کریم خان اعزاز یافت و حکومت بلد و بلوک بلا استقلال  
 و الا افراد ممتاز شد صاحب جاه و مرتبه عالی و با جرای سیاست سفک  
 و مار لا ابالی بود از بیم سطوتش اعظم رعایا بنحوشتن لرزان و از خوف <sup>بش</sup> هما  
 پیوسته ترسان و هراسان بودند روزی که از اردوی شاهی با تجمل و احتشام  
 تمام داخل شهر شد او و سید محمد تقی بن سید حسین خان که جوانی شجاع نیکو  
 اخلاق بود بعد چند کس از اشرار مقتول گردیدند و امر حکومت بسید حسین خان  
 بن سید نعمت الله رسید وی مردی آرمیده و درویش مسلک و بغایت هموار

حاجی سید حسین خان  
 کلانتر

هموار و بسی نیکو اطوار بود بحسن سلوک و نیکوئی اخلاقش عایا و برابا در  
 در مدامن امان و اعظم واعیان بکارم سیرت اور لب اللسان بودند  
 بواساۃ و موافقا با که و به معروف و بعدل داد موصوف بودند چند قبل ازین گذشت  
 و نوبت حکومت از پیشگاه قهرمان زمان محمد شاه قاجار بسید ابو الفتح خان  
 سید فرج الله خان رسید او جوانی نیکو سیرت بنیور عقل و کیاست آراسته  
 و بخلیه پر سیز کاری و عفاف پیراسته است از اخبار روز کار و مؤید بتائید  
 کرد کار و بعدالت و انصاف مشهور و بر عیت پرور محمود هر نزدیک دور است  
 او و کیمین برادرش سید عبدالرشید که بشجاعت و جلالت قدر یکانه روزگار  
 است از معاشران این بمقدار و هر دورا با من الفتی عظیم بود و الحق مرد  
 در وقت در آن حسن سلوک اینخاندان با هر خویش و بیگانه حتی با دشمنان پرخاشجو  
 در روز در ماندگی و زبونی مقرون بدجوتی و فروتنی از غریب روزگار است با کلمه  
 هنوز مرا از ختم قرآن فراغت حاصل نشده بود که آن حق شناس دیده در سفر  
 آخرت گزید حسب الامر والد مولانا محمد علی نذیب که از خوش نویسان بان بود  
 خصوص بهرگاه قلم اندک جلی گرفت و بصنایع یدی مانند جدول کشی و تزیین  
 و غیره از مقرره بخود و ذهنی باشتعال داشت بتعلیم من پردخت خطی و سواد  
 بهم رسید و در خدمت مرحوم سید زین الدین بر سائل صرف و نحو مشغول شدیم

سید ابو الفتح خان

عوامل و تصریف زنجانی و قطر النداء و الفیه ابن مالک را با شرح و حواشی  
 و شرح نظام بر شافیه و حاشیه ملا عبدالدر در منطق و مختصر التلخیص را در بدیع  
 بخدمت او خوانده ام شوق مفرط تحصیل علم داشتم و بیشتر اوقات لیالی  
 ایام صرف مباحثه و مذاکره میشد و مرا منطبق زیاده رغبت بود و از آن محظوظ  
 میشدم و در اخذ آن جدی مونیور کردم و آن بزرگوار هر روز بعد از شبانگیزی  
 و وقت از مسائل مشکله نحوی را بپاره کاغذی نوشته میداد و معلوم نبود که ماخذ  
 آنها از کجا است همین فرزند اوسید صالح عالمی نیکو تقریر و سید صافی ضمیر است  
 اولاد اوسید عطا و الله سید حبیب الله سید اسد الله سید زین الدین معروف  
 بسید آغائی سید عبداللہ خلف وسطی آن مرحوم سید اسمعیل از عباد و پاسا یا  
 و بوسع و تقوی ممتاز اقران است اولاد اوسید محمد سید علی حسین حسین  
 سید زین العابدین کهین اولادش سید محمد علی سیدی خلوت کزین و  
 براتب علم و تقوی صدر نشین باامت و تدریس یکی از مساجد و مدارس حروف  
 قایم و از ارباب عمایم است یک لیس است از سید حسین و همه با من نمود  
 خاص و مجتبی با اختصاص است بعد از فراغ از مباحثه اکثری از روزها را بنج  
 و مدرس مولانا محمد بن مولا عیدی محمد قاری خلیفه که در آن قرب بود فتم  
 و برخی از اوقات را با او صحبت میداشتم وی از خوبان زمان و معلوم شد

اولاد سید زین الدین

متداوله بهتر از امثال و اقران خویش بود بغایت پر بنیز کار و مقدس و مودت  
 بقیاس نسبت بمن و سایر این سلسله داشت محرری محکم و الا و تولیت مسجد  
 جامع و معترفی اباعن جد پنجمش مرجع بودند و همه را نیکو بتقدیم میرسانید  
 شوخ و ظریف بود تا نشسته بودم از آنچه میخواخیزاندم بعضی سائل متفرقه متعلقه با  
 علم را سوال میکرد اگر جواب گفته بودم تحسین مینمود والا خود من آموخت  
 چند سال قبل درگذشت اولاد او مولای عیدی محمد که خدمات مسطوره با و در جمیع  
 ملا علی طاحسین و نیز میرزا محمد رضی تفریشتی از احفاد میرزا عبدالغنی تفریشتی  
 مشهور که از مستعدان روزگار بود در آن ایام از اصفهان وارد شده بود  
 خدمت او شناختم و نزد او بعضی سائل حسابی و شرح خمینی را خواندم و در اکثری  
 ازین مباحثات آقا محمد حسن ولد میرزا علی اکبر اصف با من شریک بود وی از  
 خاندان وزارت و عالی فطرت بودت فزمن دستقامت سلیقه اش بحال و در  
 تحصیل علوم قدوه امثال مینمود از فطرط علو همت و تقوی که هرگز بمشاعل دنیا  
 آلوده نشد و با وصف تجملات سلسله عالییشان خود که برادر بزرگ او آقا محمد رضا  
 بوزارت آن نواح از بلده و ملوک ممتاز و باقی برادران و عشایر او هر یک یکی  
 از هم نام دیوانی باستقلال و نزد سلاطین و حکام با احترام و اعزاز بودند  
 و امن از معاشرت و مشاکلت آنها انشائده تحصیل فضایل حقانی و تکمیل

آقا محمد محسن اصف



فواضل نفسانی مستغرق بود و هرگز بقبول احسان از آنها با اینکه صاحب سربا  
خطیر بود در راضی نمیشد و بیک مشت غله که از اراضی و سیورنخالات موروثی  
باو میرسید قناعت بینموده بالاخره بتائیدات باری بعلم و فضل علم و درواران  
فضیلت نقد کمالالتش و محوش عیار سے رقم گردید هموار و نیکو اطوار و با این  
بیمت در مورد سیرین از شمار داشت حالیا در سلک افاضل آن دیار  
و در عداد علمای فضایل شاعر است پس بخو یک گزشت بخدمت سید اسماعیل  
شستافتم و شرح مولانا جامی بر کافیه با جوداشی عصام و غنمور و سید نعمت الله  
و کافیه منظوم ابن مالک با شرحی که مؤلف بران نوشته است و معنی التلبیب و  
شرح شمسیه و شرایع را نزد او خواندم و در آن مجلس از مستمعین بود مولانا حاجی  
محمد بصیر و له مولانا حاجی زمان طبیب که از ایام رضاع بعارضه آبله از نور بصر عا  
نشسته و بقوت حافظه آیتی بود هر چه را اخذ میکرد و طابق بالنعل بالنعل بجا فطنه او  
سپرده بود متن اعهه و مشقیه از منظومات میرزا قوام الدین قزوینی و کافیه  
ابن مالک که زیاده بر پنجزار بیت است و رسائل بسیار عربی و فارسی نظم و شرح حفظه  
بودند شمرسته دارد که هر اعمی ثقیل و گران جان میباشد مگر او که سبک روح  
و خوش صحبت بود اگر از نوز دیده عاری نه بود و باین نهج در تحصیل علم می کوشید  
یکی از سابقان مضار فضیلت میشد و اکنون نیز در اکثری از علوم متداوله

حاجی محمد و له مولانا  
طبیب